

شناسنامه



نام: ارسطو
 تاریخ تولد: ۳۸۴ ق.م
 محل تولد: استاگیرا - مقدونیه
 شغل پدر: طبیب و دوست نزدیک پادشاه مقدونیه
 محل تحصیل: آکادمی افلاطون به مدت ۲۰ سال
 لقب: معلم اول
 پیروان: کندی، فارابی، بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ابن رشد اندلسی،
 توماس آکویناس
 وفات: ۳۲۱ پ.م در سن ۶۳ سالگی

مقدمه:

ارسطو، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ و شاید پرنفوذترین آنان است. آوازه و نقش مهم ارسطو در رشد فلسفه به حدی است که او را «معلم اول» می‌خوانند. از قضای روزگار به سبب روابط نزدیک پدرش با دربار پادشاه مقدونیه، آقای ارسطو معلم پسر پادشاه شد و آن شاهزاده در محضر شاگردی ارسطو تبدیل شد به اسکندر مقدونی! متأسفانه در این درس راه‌های اسکندرشدن را یاد نمی‌گیریم، اما قرار است با یکی از ابداعات مهم ارسطو، یعنی نظریه علت‌های چهارگانه و تأثیر آن در منطق و اخلاق ارسطویی آشنا شویم.

پیش‌پرده:

ارسطو را در سه پرده به نمایش درخواهیم آورد: پرده اول، نظریه علل اربعه (فاعلی، غایی، صوری، مادی) و بررسی آن در دو سطح بشری و طبیعی. میان‌پرده، سخن بهمنیار. پرده دوم، منطق ارسطویی. و پرده سوم، اخلاق ارسطویی.

پرده اول:

جدایی ارسطو از افلاطون:

ارسطو، بنیان‌گذار فلسفه مشهور به مشایی^۱، فیلسوفی بود که آبش با استادش، افلاطون، توی یک جوب نمی‌رفت. او می‌کوشید در عین حفظ نگاه عقلانی به پدیده‌های عالم، راهی غیر از استادش برای تبیین امور جهان پیش بگیرد. نگاه عقلانی به امور عالم، یعنی نگاهی که برای فهم تغییرات طبیعت، مثل سیل و زلزله و مرگ و... دنبال افسانه‌پردازی و اسطوره‌سازی نباشد و سعی کند با به کار گرفتن نیروی خرد، برایشان توجیهی عقلانی و علمی پیدا کند. در واقع ارسطو فیلسوف طبیعت است.

۱. «مشا» به معنی «رام‌رونده»، از این‌رو بر مکتب فلسفی ارسطویی اطلاق شد که ارسطو عادت داشت در مدرسه فلسفی خود واقع در باتنی به نام لوکایون، هنگام آموزش مطالب قدم بزند و لذا شاگردان بیچاره نیز می‌بایست همپای استاد راه می‌رفتند. تازه امکانات دو هزار و پانصد سال پیش مثل الان نبود، فلذا شاگردان بخت‌برگشته پایبروس و قلم و دوات به دست باید قدم می‌زدند و می‌نوشتند!

ارسطو به این دلیل فیلسوفی طبیعت‌شناس است که به توجیه عقلانی تغییرات طبیعی می‌پردازد.

در درس گذشته دیدیم که افلاطون خدایامرز، نخستین فیلسوفی بود که در یونان توانست یک دستگاه فکری منظم برای مشاهده و تبیین امور جهان به نحو عقلانی فراهم آورد؛ اما شاگرد او، یعنی ارسطو، که او هم شیفته‌ی نگاهی عقلانی به عالم بود اعتقاد داشت که نظریات استادش به نحو کامل درست نیست و عقیده داشت راه‌های جایگزین بهتری می‌توان ارائه داد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگاری که از او پرسید: شما چه طور نمی‌ترسید که با انتقاد از افلاطون منشوری بشوید؛ گفت: «من هم افلاطون را دوست دارم، اما حقیقت را از او بیشتر دوست دارم!»

از آسمان بیاروی زمین

رویگرد کلی فلسفه‌ی ارسطویی این است که تا حدّ ممکن برای شناخت اشیاء، به مبادی (= مبداهای) فراطبیعی (مانند عالم مُثُل، که جایی است ورای عالم طبیعت؛ اگر اصلاً چنین عالمی باشد!) مراجعه نکنند و در نتیجه، شناخت حقیقی پدیده‌ها را در خود آن‌ها جست‌وجو نماید. مثلاً اگر قرار است یک درخت سیب را به نحو عقلانی بشناسیم، مدل افلاطونی می‌گوید یک «درخت سیب» ایده‌آل یا مثالی در عالم مُثُل وجود دارد و این موجود چون از آن درخت مثالی بهره‌ای دارد و شبیه آن است و ما با دیدن این موجود همان درخت مثالی را به یاد می‌آوریم، پس این درخت، درخت سیب است. مدل ارسطویی اما نمی‌خواهد برای معرفت و شناخت یک درخت سیب ساده، این همه دور شمس - قمری بزند تا عالم مُثُل و برگردد؛ بلکه می‌خواهد از عالم مُثُل در آسمان‌ها بیاید روی زمین و ادعا می‌کند که می‌شود راه سراسر تری در پیش گرفت (مثالی‌ها می‌خواستند به افلاطونیا تیکه بنرازن می‌گفتن! ادعاش! انقدر سر به هوا نباش).

با توجه به آنچه گفته شد، ارسطو باید مدلی عقلانی برای شناخت (= معرفت) حقیقی پدیده‌ها ارائه کند که ویژگی آن فراترفتن از دایره‌ی جهانی است که پدیده‌ها در آن قرار دارند.

نگاه افلاطونی معرفت حقیقی را در عالم مُثُل جست‌وجو می‌کند. نگاه ارسطویی معرفت حقیقی را در همین عالم می‌جوید.

اگر می‌خواهیم نسبت به چیزی شناختی حقیقی پیدا کنیم، بدیهی است که باید شناختمان از شیء مطابق خود آن شیء باشد؛ یعنی باید بکوشیم شیء را همان‌گونه که واقعاً هست بشناسیم. بارها دیده‌ایم که افراد و گروه‌ها، فهم‌های متفاوت و گاه حتی متضادی راجع به یک پدیده‌ی واحد داشته‌اند. خب، بالاخره آن چیزی که در بیرون است مطابق نظر و فهم کدام گروه است؟ شاید به ظاهر ساده باشد گفتن این ادعا که شناخت من از درخت سیبی که در حیاط قرار دارد «واقعاً» مطابق با ویژگی‌های یک درخت سیب است، اما این ادعای ظاهراً ساده چگونه اثبات می‌شود؟ چگونه می‌توان چیزی را حقیقتاً همان‌گونه که هست، شناخت؟

از کجا آمده‌ای آمدنت چه طوری بود؟

پاسخ مقدماتی ارسطو به پرسش معرفت حقیقی به امور عالم، این است که نخست باید بفهمیم این شیء چه طور همینی شد که هست؟ یعنی به دنبال چیزی باشیم که این شیء را ایجاد کرده و آن را آن‌گونه کرده که هست. اگر از پیچیدگی این عبارات کم‌کم دارید دچار یأس فلسفی می‌شوید، باید بگوییم که هنوز زود است! چون مطلب خیلی ساده‌تر از چیزی است که تصور می‌کنید. همان درخت سیب خودمان را دوباره تصویر کنید. به مکالمه‌ی نادانوس و داناسوس توجه فرمایید:

دیالوگ

این درخت سیب، چه طوری شد درخت سیب؟



(در حال خوردن سیب) خب معلومه دیکه. بزر سیب رو این‌جا کاشتن. آبیاریش کردن. بعد جوونه زد و نهال شد و رسیر به



این‌جا تا من و تو الان بتونیم از میوه‌ش بخوریم.

چه باحال! یعنی بزر گلابی. این درخت سیب رو تبدیل به این چیزی که الان هست نکرده؟ یا مثلاً از بزر انگور نمی‌شه درخت



سیب رشد کنه؟

دانش. تو اصن متوجه هستی درخت سیب یعنی چی؟ آگه واقعاً درخت سیب رو می‌شناسی که نباید از این سؤال بپرسی.



سیب مگه همون گلابی گرد نیست؟ درخت سیب: گلابی: داناسوس:



۱. بار دیگر به تقاضی ارسطو و افلاطون اثر افاتل در کتاب نگاه کنید. تفاوت دو دیدگاه افلاطونی و ارسطویی را در حالت دستان این دو فیلسوف بیابید و با زست روشنفکرانه برای دوستانتان تفسیر کنید.

۲. مثلاً به میوه باغالی هست که بعضیا معتقدن آکوبه است. منتوا بعضی دنگه از منقصمین امر نفر شون اینه که نفر گروه سبز؛ بعضی تفاوت فهم می‌تونه از گروه باشه تا آکوا!

بنابراین، شناخت حقیقی از پدیده‌ها به دست نمی‌آید، مگر این‌که بدانیم پدیده‌ها چه‌طور ایجاد شده‌اند یا به عبارت دیگر، بفهمیم که چه‌طور آنی شدند که هستند. می‌بینید که مطلب پیچیده‌ای نیست، هر چند در دیالوگ بالا دیدید که اگر کسی از چنین فهمی محروم باشد، چه‌قدر نادانوس خواهد شد! اما ما این فهم آسان از مسئله را عمیقاً و امدار ارسطو هستیم.

تا این‌جا دریافتیم که شناخت شیء عبارت است از شناخت چگونگی پدید آمدن شیء. پس اگر دریابیم که شیء چگونه پدید آمده، به هدف اصلی که همان شناخت حقیقت اشیا باشد نیز دست یافته‌ایم و دیگر دچار تردید نمی‌شویم که از بذر سبب فقط درخت سبب می‌روید. طبق نظر ارسطو، آن‌چه شیء را ایجاد می‌کند «علت» یا سبب نام دارد. بنابراین، هر چیزی که بنا باشد به وجود بیاید بایستی علتی داشته باشد و در نتیجه، شناخت هر پدیده‌ای به معنای شناخت علت آن پدیده است. از این‌رو، کسی واقعاً می‌داند درخت سبب چیست که بداند علت پدید آمدن آن چیست (مثلاً این‌که بداند از بذر سبب، درخت سبب ایجاد می‌شود) و بدین ترتیب، هیچ‌گاه تصور نخواهد کرد که از بذر گلابی درخت سبب به وجود بیاید، زیرا قانون علت در طبیعت، اجازه چنین کاری را نمی‌دهد.

لب مطلب...
علت یعنی آن‌چه که شیء را همانی کرد که هست؛ یعنی آن‌چه که وجود شیء به او وابسته است و شناخت حقیقی هر چیزی عبارت است از شناخت علت آن.

علت‌ها به‌صفت

مطابق بررسی ارسطو، چهار نوع علت در به وجود آمدن موجودات نقش دارند. در ادامه به بررسی این علت‌های چهارگانه (یا علل اربعه) می‌پردازیم.

۱- علت فاعلی

یک پدیده، مثلاً میز (رنگه درخت رو بنارین کنار، میز رو می‌نویسیم سوژه کنیم)، برای ایجاد شدن نیازمند نیازمند فاعل یا عاملی است که دست به کار ساختن آن شود و آن را بسازد. این علت سازنده در این مثال، می‌تواند نجار باشد. نجار است که سازنده و انجام‌دهنده فرایند ساخته شدن میز است (نه بذر گلابی). در مورد این قبیل پدیده‌های ساخته دست انسان (دربارۀ پدیده‌های طبیعی نیز کمی بعد سخن خواهیم گفت)، علت فاعلی معمولاً بیرون از خود شیء قرار دارد، مانند بنا که بیرون از خود پدیده ساختمان قرار دارد و علت فاعلی آن شناخته می‌شود.

۲- علت غایی

یکی دیگر از علل یا اسبابی که باعث به وجود آمدن یک پدیده می‌شود هدف یا غایت و منظوری است که شیء به خاطر آن پدید می‌آید؛ مثلاً غایت یا هدف ایجاد شدن میز استفاده‌هایی است که از آن برای قراردادن وسایل می‌شود. قبل از ساخته شدن میز، نجار در ذهن خود به چیزی فکر می‌کرد که روی آن بتواند اشیا را قرار دهد. در واقع انگیزۀ نجار از ساختن میز همان غایت میز است؛ پس او این هدف و غایت را در ذهن داشت و به خاطر برآورده شدن این غایت، میز را می‌سازد (انگار قبل از به وجود آمدن یک شیء، غایت آن وجود دارد! جمله سنگین بود، نیم ساعت تنفس). غایت هم علتی است بیرون از خود پدیده که در پدید آمدن آن نقش مهمی ایفا می‌کند.

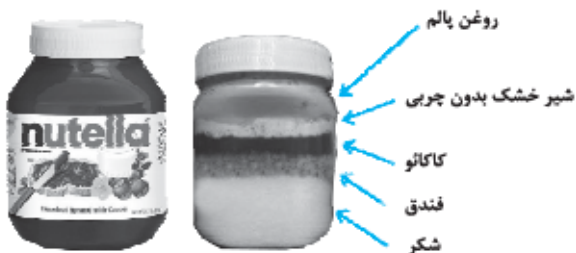
۳- علت صوری

در مثال میز عزیزمان، وقتی که بر اثر علل فاعلی و غایی میز ساخته شد، این پدیده شکل و صورت خاصی به خود می‌گیرد که آن را از پدیده‌های دیگر (مثل صندلی یا کفش یا بذر سبب) متمایز می‌سازد. بنابراین، همین شکل و صورت خاص میز هم سهم زیادی در میز بودن میز دارد و آن را اصطلاحاً علت صوری می‌خوانند؛ یعنی علتی که صورت یا فرم خاص آن پدیده را تشکیل می‌دهد، نه فرم و صورت این میز خاص، بلکه صورت میز به طور کلی؛ یعنی وقتی قطعات چوب به نحو خاصی کنار هم قرار گرفت، آن پدیده شکل میزبودگی به خود می‌گیرد. تفاوت عمده‌ای که این علت با دو علت پیشین دارد، درونی بودن آن است. علت صوری درون خود پدیده جای دارد؛ مانند صورت میز که درون ذات میز جای دارد.

۴- علت مادی

آخرین علتی که مایۀ قوام (= همون «شکل‌گیری») پدیده می‌شود، عبارت از آن چیزی است که علت صوری با بهره‌گیری از آن قادر به حفظ هویت شیء می‌شود (چی به چی شدا)؛ یا به عبارت ساده‌تر: ماده‌ای که شیء از آن ساخته شده است یا (بازم ساده‌تر): ماده اولیه هر پدیده؛ در میز این چوب است که علت مادی آن محسوب می‌شود، چرا که چوب این امکان را فراهم کرده تا صورت میز محقق (= ایجاد) شود. پشت بستۀ خوراکی‌ها قسمتی هست که مواد تشکیل‌دهنده آن نوشته شده؛ مواد فهرست‌شده در آن‌جا در واقع علل مادی آن خوراکی به حساب می‌آیند.

علل مادی نوتلا



ماده نیز همچون صورت، علتی **درونی** است؛ چوب درون خود پدیدهٔ میز قرار دارد. کل این جهان طبیعت هم بالاخره یک موجود واحد است و طبیعاً دارای علت‌های چهارگانه است.

{ارسطو مادهٔ اولیهٔ عالم را **هیولا** (اسم یونانیه **تترسین**) می‌نامد.}

علت	گونه	نقش	مثال: یک میز
فاعلی	بیرونی	عامل	نجار
غایی	بیرونی	(از) برای	کاربرد میز
صوری	درونی	نوع	شکل خاص میز
مادی	درونی	جنس	چوب

نجار (= علت فاعلی)، غایت استفاده از (میز = علت غایی)، صورت و فرم خاص میز (= علت صوری)، و چوب (= علت مادی) در کنار هم میز را ایجاد می‌کنند و ذات آن را شکل می‌دهند؛ در نتیجه، شناخت این علت‌ها شناخت حقیقت میز خواهد بود. این الگوی علل چهارگانه را دربارهٔ سایر پدیده‌های مصنوع (= ساخته) دست بشر هم می‌توان به کار برد.

لبٔ مطلب...

○ علت‌های بیرونی: فاعل و غایت

○ علت‌های درونی: صورت و ماده

حواسمان باشد...

این تقسیم‌بندی علت، دربارهٔ **ساخته‌های دست انسان (= مصنوعات بشری)** است.

خب، تا این‌جا کار علل اربعه را در سطح ساخته‌های بشری بررسی کردیم، اما وضع علت‌های چهارگانه دربارهٔ **موجودات طبیعی** (مثلاً یک درخت یا یک جوجه) کمی فرق می‌کند. در مورد این‌گونه پدیده‌ها کار تشخیص علل اربعه آسان‌تر است (البته چه بسا از جنبه‌ای دیگر پیچیده‌تر باشد).

طبیعت همه‌کاره

حالا می‌خواهیم این علت‌های چهارگانه را در سطح پدیده‌های طبیعی مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان این دو سطح انسانی و طبیعی وجود دارد. برای این منظور دوباره برمی‌گردیم به سراغ درخت سیب.

○ **علت فاعلی** می‌دانیم که برای به وجود آمدن یک درخت، کسی مانند نجار و کوزه‌گر و بتا بیرون از درخت بالای سر آن نمی‌ایستد تا مرحله به مرحله آن را بسازد! به همین دلیل، انکار درخت از **درون** رشد می‌کند و **خودش** از حالت نهال به حالت درخت درمی‌آید. پس تکلیف علت فاعلی (به عنوان علتی بیرونی) در موجودات طبیعی، مثل درخت چیست؟ پاسخی که ارسطو می‌دهد چندان پیچیده نیست: همان‌طور که بیرون از درخت، فاعلی را نمی‌بینیم که آن را بسازد، بنابراین علت فاعلی درخت درون خود درخت است. از این **علت فاعلی درونی** عموماً با اصطلاح **«طبیعت شیء»** یاد می‌شود. این طبیعت شیء مبنای حرکت و سکون در خود جسم است. بنابراین، به جای این‌که ببینیم سازنده یا فاعلی بیرونی درخت سیب را مرحله به مرحله شکل دهد، می‌گوییم **طبیعت درون** درخت سیب این‌گونه است که از حالت نهال به درخت برسد و سپس بار میوهٔ سیب بدهد.

○ **علت‌های صوری و مادی** این علت‌ها در مقایسه با علل صوری و مادی در سطح مصنوعات بشری، تغییر خاصی ندارند، غیر از این‌که در توضیحی کامل‌تر دربارهٔ علت مادی باید گفت که **ماده** در خود استعداد و قوهٔ تمام تغییرات آیندهٔ شیء را دارد؛ مثلاً اگر موجودی توانایی ۲۰ تغییر و تکامل را داشته باشد، این‌ها در مادهٔ او جمع است و در هر مرحله‌ای یکی از استعدادهایش از حالت ماده درآمده و تبدیل به صورت می‌شود؛ اما این تبدیل از ماده به صورت، یعنی چی دقیقاً؟

باید از رابطهٔ خاصی که میان علت صوری و مادی وجود دارد، سخن بگوییم.

حواسمان باشد...

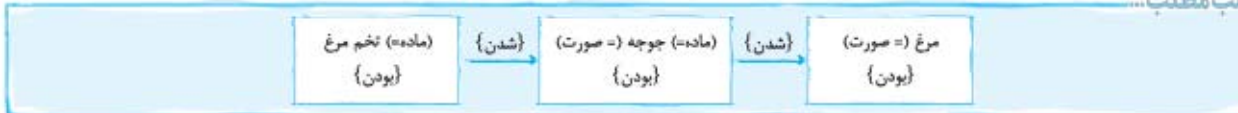
{علت‌های مادی و صوری این قابلیت را دارند که در موقعیت‌های گوناگون به هم تبدیل شوند، بنابراین صورت و ماده در یک پدیده

نسبی هستند.}

می‌توانیم بگوییم بعضی **صورت‌ها قبلاً ماده** بوده‌اند و همین‌طور بعضی **ماده‌ها** هم بعداً **صورت** خواهند شد.

مثال: جوجه نسبت به تخم مرغ، یک صورت است، چرا که حالتی تحصیل‌یافته (= بالفعل) است (یعنی جوجه‌بودن، صورت و فرمی است که ماده‌اش تخم مرغ است. پس همان‌طور که میز، صورت چوب است، جوجه هم صورت تخم مرغ است)؛ اما همین جوجه نسبت به مرغ، ماده است، چرا که هنوز محقق نشده و فقط ماده و استعداد و امکان مرغ‌شدن را در خود دارد (مثل چوب که استعداد و مادهٔ میزشدن را دارد).

لبّ مطلب...



بنابراین، صورت تناظر (= مطابقت) دارد با حالت **بالفعل** یک پدیده و ماده تناظر دارد با حالت **بالقوة** یک پدیده. جوجه، به نحو بالفعل جوجه است و به نحو بالقوه مرغ. چوب، بالقوه میز است و بالفعل چوب.

حالا ممکن است آن چیستان قدیمی به ذهن بیاید که می‌پرسید: آیا اول مرغ بود یا تخم مرغ؟! این چیستان را می‌توان لباس فلسفی بر تنش کرد و این‌طور پرسید که: آیا ابتدا صورت وجود دارد یا ماده؟ خوشبختانه ارسطو جواب ما را داده و گفته که اول صورت بوده و سپس ماده. بنابراین، به یک معنا صورت و ماده یک چیزند، همان‌طور که جوجه گاهی صورت (نسبت به تخم مرغ) و گاهی ماده (نسبت به مرغ) است. پس صورت هم، چون قبلاً گفتیم که علتی درونی است، با طبیعت شیء (که آن هم درونی است) پیوند دارد و همین باعث می‌شود که طبیعت شیء، مبدأ تغییرات (حرکت و سکون) در شیء قرار بگیرد؛ چرا که طبیعت شیء، صورت و ماده و فاعل همگی را یک‌جا دارد و بنابراین، طبیعت هر شیء می‌تواند آن را از حالتی (مثل نهال) به حالتی دیگر (مثل درخت) برساند.

ماده شیء در طول تغییرات طبیعی، تبدیل به ماده‌ای دیگر نمی‌شود.
 صورت شیء در طول تغییرات طبیعی، تبدیل به صورتی دیگر می‌شود.
 اگر ماده تغییر می‌کرد، آن‌گاه بذر گلایی که فقط استعداد (= ماده) درخت گلایی شدن را دارد، ممکن بود به درخت سیب تبدیل شود!



علت غایی

غایت در موجودات طبیعی عبارت است از بالاترین و آخرین صورتی که شیء می‌تواند به خود بگیرد؛ یعنی وقتی شیء به آن صورت رسید دیگر ماده‌ای نداشته باشد (تا باز هم به صورت و فرم دیگری برسد). یعنی ته خط! این صورت آخر را می‌توان غایت آن موجود نیز نامید. علت غایی پدیده‌های طبیعی نیز کاملاً درونی است. پس در موجودات میلی وجود دارد برای رسیدنشان به بالاترین صورت ممکن که اصطلاحاً آن را **میل طبیعی** می‌خوانند. در نظر ارسطو، علاوه بر تک‌تک موجودات، کل جهان ماده هم رو به سوی مقصدی دارد و یک نیروی طبیعی آن را به سوی هدفی عالی سوق می‌دهد و در این صورت، غایت می‌شود یک عامل آگاهانه و سازمان‌دهنده که نظم و هماهنگی و هدفداری را در طبیعت تأمین می‌کند.

توضیح	گونه	شیء	علت
فاعل از بیرون شیء را می‌سازد، مثل نجار که میز را می‌سازد.	بیرونی	مصنوع	فاعلی
فاعل همان صورت یا طبیعت شیء است که مانند نیرویی از درون، موجود را شکل می‌دهد.	درونی	طبیعی	فاعلی
استفاده‌ای که فاعل یا سازنده از ساختن شیء در نظر دارد. لذا استفاده از میز، امری بیرونی است.	بیرونی	مصنوع	غایی
همان صورت نهایی که موجود پیدا می‌کند، غایتش است، مثل سیب دادن درخت سیب که میل درونی آن است.	درونی	طبیعی	غایی

لبّ مطلب...

همه علت‌های چهارگانه در موجودات طبیعی:

اول این که درونی هستند.

دوم این که همگی با هم طبیعت شیء را شکل می‌دهند.

سوم این که طبیعت شیء در واقع همان صورت است.

در نتیجه، علل اربعه^۱ طبیعی به صورت فروکاسته می‌شوند.

۱. در کتاب درسی، به صورت صریح و واضح به این صورت‌بندی از علل اربعه درباره موجودات طبیعی اشاره نشده، اما با توجه به اشارات پراکنده و ضمنی متن کتاب درسی و همچنین شیوه طراحی تست‌های کنکور سراسری در سال‌های اخیر، لازم است که مطلب را به همین صورت که در این کتاب مشاهده می‌کنید، یاد بگیرید. بنابراین ما هم جواسمان هست که شاید مطلب در مورد موجودات طبیعی، کمی با ظاهر کتاب درسی متفاوت باشد، اما بدانید و آگاه باشید که باطن و اصل مطلب همین است که ما برایتان رمزگشایی کردیم!

بنابراین، اکنون می‌دانیم که علت‌های موجودات طبیعی، همگی درونی هستند. پس باید دقت کرد که در دام اشتباهات ناشی از علت‌پنداشتن بعضی عوامل بیرونی در ایجاد یک پدیده نیفتیم. به تمرین زیر توجه کنید:

برویم سراغ تست

با توجه به نظریهٔ علل اربعه، باغبان چه نقشی در رشد درختی که پرورش می‌دهد، دارد؟

(۱) علت فاعلی به حساب آمده و تأثیر مستقیم دارد.

(۲) غایتی که باغبان از چیدن میوه‌های آن دارد، علت غایی است.

(۳) به هیچ‌وجه جزء علل اصلی محسوب نمی‌شود.

(۴) یکی از علل بیرونی در رشد درخت به حساب می‌آید.

جواب: با توجه به این که گفتیم دربارهٔ پدیده‌های طبیعی اساساً علل بیرونی موضوعیت ندارد (رد گزینهٔ ۴) و با در نظر گرفتن این که باغبان نسبت به درخت جزء علت‌ها نیست، چرا که همهٔ علت‌های درخت درونی است (رد گزینه‌های ۱ و ۲)، بنابراین، پاسخ صحیح گزینهٔ (۳) است.

علت	نوع	مثال: یک جوجه
فاعلی	درونی	جوجه (طبیعت شیء)
غایی	درونی	مرغ شدن (طبیعت شیء)
صوری	درونی	جوجه (طبیعت شیء)
مادی	درونی	تخم مرغ (طبیعت شیء)

پدیدهٔ انسانی: ۴VS۱: پدیدهٔ طبیعی

با نگاهی دقیق‌تر به علل موجودات طبیعی درمی‌یابیم که پدیده‌های طبیعی خیلی خودکفا و مستقل تشریف دارن و اساساً اهل این لوس‌بازی‌های پدیده‌های انسانی نیستند؛ چون همهٔ علل اربعه در آن‌ها درونی و انگار اساساً همه‌شان یکی هستند و می‌توان آن‌ها را در علت صوری یا طبیعت شیء خلاصه کرد؛ چرا که علت فاعلی را ارجاع دادیم به طبیعت شیء که همان صورت باشد؛ یعنی وظیفهٔ فاعلیت را خود صورت برعهده گرفت (به همین دلیل هم مبدأ حرکت و سکون شیء است)؛ از طرفی، ماده هم امری نسبی است و باز برمی‌گردد به صورت. غایت نیز همان صورت است در بالاترین درجهٔ خود.

بنابراین، می‌بینیم این علل در موجودات طبیعی متحد می‌شوند. اتحاد همهٔ آن‌ها در علت صوری است؛ پس صورت، مهم‌ترین علت و بیانگر هویت موجودات است. صورت یک درخت سیب، خود درخت سیب بودن آن است، پس همهٔ علت‌های چهارگانهٔ آن درون خودش قرار دارد. وقتی این علل در موجودات طبیعی با هم متحد می‌شوند، طبیعت شیء را شکل می‌دهند و به همین نام خوانده می‌شوند. بنابراین، نیروی جاذبه و این‌ها در نظر ارسطویی، جزء علل اصلی سقوط یک سنگ محسوب نمی‌شوند، بلکه علت سقوط، همان طبیعت درونی سنگ است.

لب مطلب...

صورت: هویت و شکل خاص موجود طبیعی.

ماده: همان صورت است به نحو بالقوه.

فاعل: همان صورت است که منشأ تغییرات موجود طبیعی است.

غایت: همان صورت است در بالاترین درجه، به نحوی که همهٔ ماده‌اش به فعلیت رسیده باشد.

طبیعت شیء: همان صورت است که شامل همهٔ علل اربعه می‌شود.

حواسمان باشد...

این تقسیم‌بندی علت‌ها و اتحادشان در صورت، مربوط به سطح موجودات طبیعی است. در اشیای مصنوع دست انسان (مثل میز و

ماشین) علل اربعه از هم جدا هستند و به بیرونی و درونی تقسیم می‌شوند.



حرکت = فرایند انتقال از ماده به صورت

از دستاوردهای دیگری که تبیین ارسطو از جهان به کمک علل چهارگانه به بار آورد، توانایی او در توضیح و تبیین دقیق‌تر تغییرات موجودات مادی و حرکت و سکون و دگرگونی‌های آن‌ها (در هر تیم ملی) بود. توجیه عقلانی «حرکت» و چگونه رخ دادن آن در عالم طبیعت از طریق تشریح فرایند بدهستان میان ماده (= قوه) و صورت (= فعل) به نحو مطلوبی میسر می‌شود؛ مثلاً حرکت و تغییری که در رشد یک نهال می‌بینیم بدین نحو تبیین می‌شود که می‌گوییم یک بذر، قوه (= ماده) هایی دارد که وقتی صورت بذری خود را از دست داد و صورت (= فعلیت) نهال را به خود گرفت، بخشی از قوه‌های خود را به فعلیت رسانده و به همین ترتیب، آن قدر از صورتی به صورت دیگر (مطابق ماده‌هایی که دارد) حرکت می‌کند تا به صورت غایی خود برسد.

از نظر ارسطو وظیفه یک فیلسوف آن است که به تفسیر جهان هستی از افق علل اربعه بپردازد و به همین دلیل، فلسفه را دانشی می‌داند که دربارهٔ علل اولیه هستی بحث می‌کند. بدین ترتیب، شناخت حقیقی اشیا که عبارت از توجیه عقلانی آن‌هاست توسط ارسطو الگوی جدیدی در تاریخ فلسفه یافت و بدین ترتیب، پیچی دیگر در تاریخ پیچیده فلسفه پیچید!

میان پرده

بهم‌نیار بازینویس فارسی

جناب بهم‌نیار از شاگرد زرتنگ‌های ابن سینا بود. حرف این بنده خدا این‌جا این است که چرا علت‌ها چهار تا بیشتر نمی‌توانند باشند؟ حالا ما الان متن ایشان را جهت تقویت زبان فارسی دُرّی‌تان (برای اطلاعات بیشتر به تاریخ ادبیات مراجعه کنید) می‌آوریم که ببینید زیاد هم پیچیده نیست مطلب. نکتهٔ کنکوری این‌که حواستان باشد این توصیفی که بهم‌نیار ارائه می‌دهد در مورد **مصنوعات یا ساخته‌های انسانی** است نه در مورد موجودات طبیعی، چرا که در طبیعت، همهٔ علت‌ها درونی هستند.

معنی	متن
علت دیگری غیر از علت‌های چهارگانه وجود ندارد، زیرا علت:	و هیچ علت دیگر خارج از علل اربعه نبوده، از آن‌که علت:
یا برای شیء درونی است و جزو وجود و ذات شیء است، یا این‌گونه نیست	یا داخل بود در قوام چیزی و جزوی بود از وجود یا نبود
اگر (علت) درون خود شیء باشد: یا (آن علت) حالت قوه و استعداد دارد و بس؛ چنان‌که خشت نسبت به تخت (حالت استعدادی دارد؛ یعنی خشت قابلیت و قوه این را دارد که تبدیل به تخت شود)	اگر جزوی بود از وجود او: یا آن جزو به قوت بود و بس؛ چنان‌که خشت سریر را { علت مادی }
و یا آن علتی است که چیزی به وسیلهٔ آن به فعلیت و تحقق می‌رسد و این علت همان صورت است، چنان‌که صورت تخت (یعنی تخت‌بودگی، شکل و فرم تخت به طور کلی) برای تخت (حکم علت صوری را دارد)	یا آن بود که بدو چیزی به فعل آید و آن صورت بود، چنان‌که صورت سریر مر سریر را، { علت صوری }
یا (حالت دیگر این است که) علت درون وجود و ذات شیء نباشد، و این حالتی است که شیء به خاطر آن (علت) ایجاد شده باشد و این همان علت غایی است؛	یا آن بود که جزوی از وجود او نبود و آن، آن بود که از بهر او چیزی بود و آن غایت بود؛ { علت غایی }
یا این‌که شیء به خاطر آن به وجود نیامده نباشد، و این حالتی است که وجود شیء به وسیلهٔ آن علت ایجاد شده باشد، و آن علت فاعلی است.	یا آن بود که از بهر او نبود و این قسم، آن بود که وجود از وی بود و آن، فاعل بود. { علت فاعلی }

بشین سرجات!

خب ما تا الان یاد گرفتیم چه جوری اشیا را بشناسیم؛ اما بعدش چی؟ این چهار تا علت در عمل چه کمکی به ما می‌کنند؟ ارسطو همین‌جا دیگر کارش تمام می‌شود و در اوج خداحافظی می‌کند، یا علت‌های پنجم و ششمی در کار است، یا چی؟ خدمت شما باید عرض شود که نخیر، علت‌های دیگری در کار نیست، اما کار ارسطو تازه از این‌جا شروع می‌شود! چرا؟ چون نظریهٔ علل اربعه که تا این‌جا با آن آشنا شدیم حکم زیربنا و شالوده را داشته. حالا ارسطو می‌تواند روی این مبنا، عمارتی بزرگ و شکوهمند بنا کند: منطق. کار اساسی و مهمی که ارسطو با منطق می‌خواهد انجام دهد، عبارت است از ارائهٔ تعریف موجودات جهان. مثلاً وقتی می‌خواهیم «انسان» را تعریف کنیم که چیست، باید تعریفمان جوری باشد که هم من، هم شما و هم دوستانتان همه را دربر بگیرد. بنابراین، باید آن ویژگی مشترک همهٔ انسان‌ها که گوهر انسانیت است را پیدا کنیم. قبلاً اشاره کردیم که هويت هر موجودی به صورت آن است. پس اگر صورت موجودات مختلف را پیدا کنیم، می‌توانیم یک نیوفولدر (new folder) خاص برای هر دسته از موجودات درست کنیم و افرادش را به آن‌جا منتقل کنیم.



ما در زندگی روزانه همیشه این فولدربندی یا طبقه‌بندی را انجام می‌دهیم. می‌دانیم که یک دسته از موجودات هستند به نام درختان، چون صورت درخت‌بودن را می‌توانیم تشخیص دهیم؛ اما هر درخت هم بالاخره از درخت دیگر متفاوت است: ماده باعث ویژگی‌های خاص هر فرد می‌شود.

لب مطلب...

جنبهٔ مشترک افراد یک نوع به صورت و جنبهٔ تفاوت آن‌ها از یکدیگر به مادهٔ آن‌ها مربوط می‌شود.

بنابراین، ارسطو خواست این فعالیت طبیعی ذهن ما را تبیین کند و قواعد طبقه‌بندی و تعریف موجودات را به کمک مفاهیم صورت و ماده معین کند. ارسطو به همین وسیله موفق شد اولین طبقه‌بندی جامع از علوم زمان خود را ارائه دهد.

مواظب حرف زدنت باش!

دیدیم که علم منطق می‌تواند فرمول تعریف موجودات را به ما بدهد؛ اما این را هم باید بدانیم که کاری که ارسطو در منطق انجام می‌دهد، اختراع قواعد و فرمول‌های ذهن برای شناختن اشیا نیست، بلکه او سعی کرده آن‌ها را کشف و منظم و قواره‌دار کند. از آن‌جا که منطق ارسطویی دنبال تحلیل و بررسی صورت یا فرم اندیشیدن است، آن را «منطق صوری» می‌نامند. منطق صوری سه مرحلهٔ عمده دارد: «تصور (تعریف)» و «تصدیق (قضیه)» و «استدلال (استنتاج)». در واقع، شما وقتی می‌خواهید نطق کنید (یعنی حرف بزنید)، سه تا کار را باید انجام داده باشید: یکی این‌که به نحو صحیحی معنی و تعریف مفاهیمی که استفاده می‌کنید را بلد باشید (مرحلهٔ تصور یا تعریف)؛ دوم این‌که بلد باشید به نحو صحیحی یک جمله یا قضیهٔ معنادار با این مفاهیم بسازید و یک حکمی در موردشان صادر کنید (مرحلهٔ تصدیق)؛ و نهایتاً این‌که بتوانید به نحو صحیحی با در کنار هم گذاشتن این قضایا، یک استدلال درست کنید (مرحلهٔ استدلال).

کارکرد	مراحل منطق
تعیین اجزای مختلف تعریف: جنس، فصل، نوع	تصور
تبیین انواع قضایا و اجزای آن	تصدیق
تحلیل شیوه‌های مختلف استنتاج	استدلال

وقتی همهٔ این سه مرحله را با موفقیت پشت سر بگذارید، شما به درجهٔ «مثل آدم حرف زدن» نائل خواهید شد و می‌توانید با خیال راحت استنتاج (یعنی نتیجه‌گیری از قضایا) کنید و حرفتان را بر کرسی بنشانید. ارسطو به خاطر همین حرکت خفن و بزرگش ملقب به معلم اول شد.

خوش اخلاق باشید با هم

ارسطو با این که معلم اول هم شده، اما هنوز حس می کند کارش تمام نشده و می خواهد حرف های آخرش را بزند. این دم آخری، او هم مثل همه بزرگ مردان تاریخ پند و نصیحت هایی دارد برای گفتن؛ اما او در این جا هم علت های چهارگانه را لحاظ می کند (تا دو فردای دیگره فیلسوفای بعری پشت سرش حرف در تبارن که فلانی از علل اربعهش نتونست توی فلسفه افلاکون استقاره کنه).

چیزی که در این مرحله آبروی ارسطو را حفظ می کند علت غایی است. همان طور که می دانید، هر علم و فعالیتی غایت و هدف به خصوصی دارد؛ مثلاً علم پزشکی غایتش تندرستی است یا غایت فعالیت ورزشی، چابکی بدن است. به همین نحو، عمل اخلاقی نیز غایتی دارد که عبارت است از خیر و سعادت.

مثال:

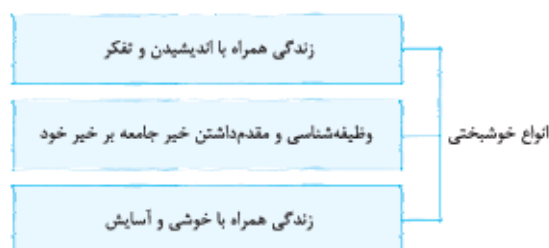
غایت	فعالیت
تندرستی	پزشکی
مسافرت ایمن و سریع	دریانوردی
افزودن ثروت و درآمد ملی	اقتصاد
محافظت از آب و خاک و ناموس وطن	نبرد نظامی
پرورش فرزندان شایسته و مقید برای جامعه	تشکیل خانواده

اما هر خیری ما را مستقیماً به سعادت نمی رساند، بلکه خیرها درجه دارند و برخی از آن ها تابع خیر بالاتری هستند؛ یعنی آن ها را می خواهیم تا به وسیله آن ها به غایت دیگری برسیم. این زنجیره خیرها و غایت های گوناگون همین طور ادامه پیدا می کند تا بالاخره به سعادت نهایی برسیم. این همان غایتی است که خوشبختی نهایی است و دیگر غایتی و هدفی پس از آن در کار نخواهد بود. در واقع، غایتی وجود دارد که ما آن را به خاطر خودش می خواهیم نه برای رسیدن به چیز دیگر؛ و ارسطو می خواهد آن را کشف کند.



خوشبختیت آرزومه

ارسطو طبق روش و عادت همیشگی اش، برای این که خوشبختی اصلی را کشف کند، دست به طبقه بندی انواع خوشبختی ها می زند: نوع اول خوشبختی عبارت است از زندگی راحت یا خیر فردی. نوع دوم خوشبختی در قالب زندگی مسئولانه اجتماعی و تقدم خیر و سعادت اجتماعی بر خیر شخصی خود است و نوع سوم که برترین نوع خوشبختی است، زندگی عقلانی است.



اما چرا زندگی متفکرانه برترین نوع خوشبختی است؟ پاسخ ارسطو این است که عقل به عنوان شریف‌ترین قوه انسان (که صورت و گوهر انسانیت را نیز تشکیل می‌دهد)، کارش تفکر است، بنابراین تفکر عالی‌ترین فاعلیت انسانی است و از آن‌جایی که فیلسوف اند تفکر و اندیشیدن است، پس سعادت‌مند و خوشبخت حقیقی هم فیلسوف و حکیم است (پس رشته فلسفه رو توی دانشگاه انتخاب کنید که خوشبختی رو قشنگ از نزدیک پیشید).

لطفاً جوگیر نشوید



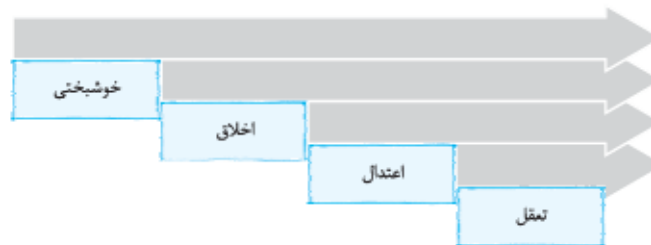
گفتیم که خیر نهایی که آن را برای خودش می‌خواهیم و غایبات دیگر همه تابع اوست، سعادت را به بار می‌آورد؛ اما این به معنای نادیده گرفتن خیرهای پایین‌تر و کمک‌نگرفتن از آن‌ها نیست؛ بی‌توجهی به سایر انواع خوشبختی و خیرهای آن‌ها، مانند آن است که فردی بخواهد بدون استفاده از پله‌های نردبان، مستقیماً بر پله آخر قدم بگذارد.

در زندگی نیز نباید تک‌بعدی بود. باید به جسم و روح خود و جامعه توجه داشت، چرا که افراط و تفریط در توجه به ابعاد گوناگون خوشبختی، اثرات خوبی در پی نخواهد داشت (و این‌گونه بود که خیل مشتاقان به رشته فلسفه در آتن و سراسر یونان که عن‌قرب بود لنگه در دانشگاه‌ها را از پاشنه درآوردند با سلام و صلوات به آرامش دعوت شدند و ارسطو توانست قضیه را جمع و جور کند).

به نظر ارسطو کسی که می‌خواهد به فضیلت اخلاقی برسد، باید حد اعتدال را مراعات کند. حد اعتدال چیزی است که با عمل از روی هیجان و شدت احساسات میانه‌ای ندارد، بلکه وابسته است به بینش عقلانی و حکمرانی عقل بر رفتارها. بنابراین، اخلاق رابطه نزدیکی با تعقل دارد.



در نتیجه، خوشبختی در گرو اخلاق است و اخلاق در اعتدال و اعتدال در تعقل؛ پس خوشبختی در نهایت در گرو تعقل است. تعقل نیز دارای مراتبی است و به باور ارسطو برترین درجه آن که ضامن سعادت است، تعقل درباره خداوند به عنوان مبدأ و سرآغاز هستی است.



انبار مهمات

جمع بندی مهم



هم معنی های مهم

علت فاعلی = فاعل = وجود از وی بود = عامل خارجی = سازنده

علت مادی = ماده = هیولا = قوت = قوه = بالقوه = استعداد = شدنی = جنس = فعلیت های نهفته

علت صوری = صورت = بدو چیزی به فعل آید = طبیعت شیء = مبدأ حرکت و سکون = بالفعل = فعلیت = تحقق = بودنی = نوع = کارکرد و وظیفه شیء

علت غایی = غایت = از بهر او چیزی بود = (از) برای = به خاطر آن = فعلیت نهایی = انگیزه و نیت = آخرین مرتبه کمال = میل طبیعی = مقصد = هدفداری = اصل سازمان دهنده

تصور = تعریف	تصدیق = قضیه	استدلال = استنتاج	اعتدال = حد وسط
--------------	--------------	-------------------	-----------------

حفظی جات مهم

علمی که از اشیا ی طبیعی بحث می کند از آن جهت که حرکت بر آن ها عارض می شود.	فیزیک
رساله «طبیعیات»، کتاب دوم، فصل سوم	توضیح ارسطو درباره علل اربعه
از شاگردان ممتاز ابن سینا - از فلاسفه مشائی - صاحب کتاب «التحصیل»	بهمنیار بن مرزبان
ترجمه کتاب «التحصیل» است - جام جهان نما متعلق به بهمنیار نیست.	«جام جهان نما»
باید دقت کرد: فصل طبیعیات از کتاب «شفا» مال ابن سیناست، اما ارسطو هم کتابی دارد که نامش «طبیعیات» است.	طبیعیات
همان آنالیتیک (Analytic) است، به معنی «تحلیل». نام کتاب منطق ارسطو است.	آنالوطیقا

۲۶۴- مشرب فکری ارسطو در کدام گزینه دقیق‌تر بیان شده است؟

- (۱) واقع‌بینی و گرایش به طبیعت
(۲) ایده‌گرایی و تمایل به مُثُل
(۳) واقع‌بینی و سایه دانستن عالم طبیعت
(۴) ایده‌گرایی در عین مطالعه طبیعت و طبقه‌بندی علوم

۲۶۵- علت غایی در اتومبیل چیست؟

- (۱) موادی که سازنده به آن‌ها نیاز دارد.
(۲) شکل و زیبایی خاص یک اتومبیل که سازنده به آن افتخار می‌کند.
(۳) انگیزه سازنده از ساخت اتومبیل
(۴) سازنده و توانایی‌های او

۲۶۶- به نظر ارسطو کل جهان و مهم‌ترین علت

- (۱) غایتی خاص دارد - فاعل است؛ زیرا تا او نباشد موجودی در کار نخواهد بود.
(۲) غایت خاصی ندارد، اما هر موجود غایت خاص خود را دارد - را نمی‌توان مشخص کرد.
(۳) غایتی عالی دارد - صورت است؛ زیرا درونی‌ترین علت است در حالی که مابقی علل بیرونی هستند.
(۴) غایتی خاص دارد - صورت است؛ زیرا طبیعت شیء است و مابقی علل به او برمی‌گردند.

۲۶۷- کدام گزینه نمی‌تواند به درستی عبارت زیر را تکمیل کند؟

- غایت و ناظر بر علت غایی‌اند و ارسطو فلسفه را دانشی می‌داند که درباره بحث می‌کند.
(۱) نیت - علل اولیه هستی
(۲) انگیزه - علت‌های چهارگانه هر موجود خاص
(۳) میل طبیعی - علل اربعه
(۴) قصد - اسباب هستی

۲۶۸- هدف ارسطو از شناخت طبیعت چیست؟

- (۱) او به عنوان یک فیلسوف طبیعت‌شناس درصدد است تا طبیعت حرکات را توجیه عقلانی کند.
(۲) او به عنوان یک فیلسوف طبیعت‌شناس درصدد است تا حرکات طبیعی را توجیه عقلانی کند.
(۳) او برخلاف رویکرد افلاطونی، قصد دارد تا با انطباق نظریه علل اربعه بر طبیعت، مُثُل را ابطال نماید.
(۴) او برخلاف رویکرد افلاطونی، قصد دارد نظریه علل اربعه را بر طبیعت اعمال کند، در عین این‌که مشکلی با مُثُل ندارد.

۲۶۹- موضعی که ارسطو در برابر طبیعت اتخاذ کرد به چه صورت بود؟

- (۱) ارسطو به دنبال فلسفه تغییرات طبیعی بود، هر چند خود طبیعت و دگرگونی‌هایش از موضوعات مورد علاقه او نبود.
(۲) آن‌چه ارسطو را بر آن داشت که به مطالعه طبیعت دست بزند، علاقه‌اش به آزمایش‌های علمی او بود، هر چند پیش از آن نظریه علل اربعه را یافته بود.
(۳) ارسطو به دنبال فلسفه تغییرات طبیعی بود، چرا که طبیعت و دگرگونی‌های آن یکی از موضوعات مورد علاقه او بود.
(۴) هر چند ارسطو پیش از مطالعه طبیعت نظریه علل اربعه را دریافته بود، اما هدفش از مطالعه طبیعت یافتن رد پای از مُثُل در آن بود.

۲۷۰- از نظر فلسفه مشایی، فیزیک و طبیعت در تمام ابعاد خودش و با وجود تغییرات دائمی آن دارد.

- (۱) علمی است که از اشیاء طبیعت من حیث هی متحرک بحث می‌کند - صیوروت.
(۲) علمی است که از اشیاء طبیعت بحث می‌کند از آن حیث که حرکت بر آن‌ها عارض می‌شود - دوام.
(۳) علمی است که درباره موجودات متحرک با در نظر گرفتن اندازه و خصوصیات خاص خودشان بحث می‌کند - شدن.
(۴) علمی است که حرکت موجودات را براساس برهان‌ها و مبادی فلسفی اندازه‌گیری و اثبات می‌کند - پایداری.

۲۷۱- کدام گزینه نمی‌تواند نظر ارسطو به ترتیب درباره ماده، صورت و طبیعت هر جسم نباشد؟

- (۱) شدنی - بودنی - ماده نخستینی که شیء را به سمت صورتی بالاتر سوق می‌دهد و پس از آن باز هم به سمت صورتی دیگر هدایت می‌کند.
(۲) بودنی - صیوروتی - فاعل نخستینی که در هر شیء و با هر شیئی وجود دارد و مایه قوام و هویت‌بخشی افراد خود می‌گردد.
(۳) صیوروتی - بودنی - صورت نخستینی که هر گاه شیء نائل به صورتی شد او را به سوی میل طبیعی‌اش سوق می‌دهد.
(۴) شدنی - بودنی - غایت نخستینی که درون ذات شیء جا دارد و مایه بقا و حفظ صورت جدید در اشیاء می‌گردد.

۲۷۲- کدام مورد با توجه به فلسفه مشایی، صحیح نیست؟

- ۱) راه این احتمال باز است که علت فاعلی سقوط سنگ را نه «طبیعت» آن، بلکه یک «علت خارجی» بدانیم.
- ۲) بعضی از افعال و حرکاتی که در اجسام دیده می‌شود، از خود جسم است و سبب خارجی ندارد.
- ۳) مراد ارسطو از علت فاعلی، آن عامل خارجی است که در حرکت و تغییر اشیا مؤثر است.
- ۴) ارسطو با علم به همه عوامل مؤثر در سقوط سنگ، آن را به یک عامل درونی نسبت می‌دهد و از درون شیء تفسیر می‌کند.

۲۷۳- از نظر ارسطو، علت فاعلی تغییرات طبیعی، کدام گزینه نیست؟

- ۱) قوایی درون خود جسم
- ۲) طبیعت جسم به عنوان عالم ماده
- ۳) احتمالاً یک سبب خارجی نامحسوس
- ۴) مبدأ درونی حرکت و سکون

۲۷۴- در نظر ارسطو هیولا وجود است که در اثر تغییر و تحول به می‌رسد.

- ۱) بالقوه - فعلیت
- ۲) اولیه - فعلیت
- ۳) بالقوه - پایان
- ۴) اولیه - پایان

۲۷۵- می‌توان گفت که علت صوری همان است که در مراحل حرکت به دست می‌آورد.

- ۱) قوه‌ای - علت مادی
- ۲) فعلیتی - علت مادی
- ۳) قوه‌ای - نوع
- ۴) فعلیتی - نوع

۲۷۶- کدام مورد در رابطه با «صورت و ماده» صحیح نیست؟

- ۱) ماده و صورت هیچ‌گاه از هم جدا نیستند و تا هستند با هم خواهند بود.
- ۲) صورت تغییر می‌کند.
- ۳) ماده تغییر نمی‌کند.
- ۴) ماده و صورت امری نسبی هستند؛ یعنی هر کس آن را در نسبت با خود می‌سنجد.

۲۷۷- از نظر ارسطو، طبیعت هر چیزی میل دارد که آن را به سوی جدیدی سوق دهد.

- ۱) هیولای - ماده
- ۲) صورت - فعلیت
- ۳) هیولای - فعلیت
- ۴) صورت - ماده

۲۷۸- وظیفه فیلسوف به نظر ارسطو چیست؟

- ۱) رفع حیرت و شگفتی در برخورد با عالم
- ۲) تفسیر جهان از افق علل اربعه
- ۳) کشف حقایق و تدوین علوم مرتبط با آن
- ۴) مطالعه موجودات از حیث وجود آنها

۲۷۹- چرا ارسطو فلسفه را دانشی می‌داند که درباره علل اولیه هستی بحث می‌کند؟ زیرا

- ۱) موضوع فلسفه مطالعه موجود است از حیث وجود داشتن.
- ۲) هر موجودی غایتی دارد و علل اولیه هستی غایت آن را مشخص می‌نماید.
- ۳) فلسفه با امور کلی سروکار دارد و جزئیات را به علوم گوناگون دیگر می‌سپارد.
- ۴) با علل اربعه، مبادی شناخت حقایق جهان تبیین می‌شود.

۲۸۰- در نظر ارسطو، شناخت ما از یک چیز مستلزم است و این به مدد میان ماده و صورت است.

- ۱) گروه‌بندی - تمایز
- ۲) طبقه‌بندی - جدایی
- ۳) گروه‌بندی - اتحاد
- ۴) طبقه‌بندی - همکاری

۲۸۱- کدام مورد صحیح است؟

- ۱) جنبه «درخت» بودن و جنبه «بزرگ و کوچک و پهن‌برگ یا نازک‌برگ» بودن به ترتیب به صورت و ماده ارجاع دارد.
- ۲) به نظر ارسطو جهان ماده، برخلاف فرد فرد اشیا، اعم از جمادات و نباتات و حیوانات، رو به سوی مقصدی واحد دارد.
- ۳) برای ارسطو علت غایی در عالم طبیعت یک عامل ناآگاهانه و اصل سازمان‌دهنده‌ای است که چه در میان جمادات و چه در میان جانداران، اعم از نباتات و حیوانات، وجود دارد.
- ۴) ارسطو سعی داشت گروه‌هایی بدون زیرگروه تشکیل دهد تا همه چیز در جهان موقعیت معینی پیدا کند.

۲۸۲- «اجزای قضایا»، «جنس و نوع»، و «اجزای استنتاج»؛ به ترتیب مربوط به کدام مرحله منطق می‌باشند؟

- ۱) تعریف - تصدیق - استدلال
- ۲) تصدیق - استدلال - تعریف
- ۳) قضیه - تصور - استدلال
- ۴) استدلال - تصور - قضیه

۲۸۲- دلیل اصلی شایستگی ارسطو برای لقب «معلم اول»، چیست؟

- (۱) مرجع نهایی مسائل علمی و فکری بود.
- (۲) خانه فکر و اندیشه را منظم کرد.
- (۳) اکثر فلاسفه مسلمان و غربی پیرو مشرب او شدند.
- (۴) نظریه علل اربعه را ارائه کرد.

۲۸۴- تحلیل صورت‌های فکر و اندیشه بر عهده فن است.

- (۱) منطق افلاطونی
- (۲) منطق جدید
- (۳) منطق اندیشه
- (۴) منطق صوری

۲۸۵- ملاک عمل اخلاقی از نظر ارسطو در کدام گزینه به درستی بیان نشده است؟

- (۱) خیر
- (۲) رستگاری
- (۳) خوشبختی
- (۴) سعادت

۲۸۶- بعضی از خیرها تابع غایت بالاتری هستند؛ مثلاً غایت است.

- (۱) بهبود محصولات کشاورزی - ساختن بیل و داس
- (۲) آرامش نسبی و تسکین درد - تندرستی
- (۳) نبرد نظامی - محافظت از آب و خاک و وطن
- (۴) رفاه و آسایش - تشکیل خانواده

۲۸۷- «خیر و غایتی که آن را برای خودش می‌خواهیم» در دستگاه فکری ارسطویی تناظر دارد با:

- (۱) میل طبیعی
- (۲) انگیزه و نیت
- (۳) بالاترین صورت
- (۴) علت غایی

۲۸۸- مدارج خوشبختی در نظر ارسطو، به ترتیب کم‌ترین به برترین، از آن و و است.

- (۱) شخص - متفکر - عابد
- (۲) شهروند فردی - شهروند جمعی - شهروند آزاد
- (۳) شخص - شهروند - اندیشمند
- (۴) انسان - جامعه - فلسفه

۲۸۹- از نظر ارسطو، برترین دستاورد نوع بشر است؛ زیرا

- (۱) منطق - حکیم واقعی سعادت را در آغوش می‌کشد.
- (۲) فلسفه - حکیم واقعی سعادت را در آغوش می‌کشد.
- (۳) منطق - عالی‌ترین فعالیت شریف‌ترین قوه است.
- (۴) فلسفه - عالی‌ترین فعالیت شریف‌ترین قوه است.

۲۹۰- از نظر ارسطو خوشبختی نهایتاً با حاصل می‌شود و نهایت خوشبختی در است.

- (۱) اندیشه - معرفت به منشأ وجود
- (۲) اخلاق - شناخت مبدأ هستی
- (۳) حفظ اعتدال - معرفت به منشأ وجود
- (۴) نیکی - شناخت مبدأ هستی

۲۹۱- «فضیلت» در اخلاق ارسطویی امری است همان‌طور که فضیلت «قوت قلب»

- (۱) عملی - در سخاوت است.
- (۲) نظری - حد وسط جبن و جسارت است.
- (۳) عملی - ناشی از تهییج احساسات نیست.
- (۴) نظری - نهراسیدن با محاسبه عقلی است.

۲۹۲- کدام مورد از دیدگاه ارسطویی درست نیست؟

- (۱) «سخاوت» حد وسط تنگ‌نظری و ولخرجی است.
- (۲) سخاوت فضیلتی است از روی بصیرت و تعقل و عادت.
- (۳) فضیلت سخاوت در بخشش به‌جا و به اندازه است.
- (۴) تشخیص بخل و اسراف بر عهده عقل است.

۲۹۳- ارسطو عملی را اخلاقی می‌داند که باشد و برترین سعادت از نظر او است.

- (۱) در حد اعتدال - اندیشیدن درباره خداوند
- (۲) خیر - تفکر
- (۳) از روی بصیرت - اندیشیدن درباره مبدأ هستی
- (۴) نیک - رستگاری

۲۹۴- کدام مورد درباره «خوشبختی» از دیدگاه ارسطو، درست نیست؟

- (۱) حکیم واقعی همان شهروند آزاد است.
- (۲) خوشبخت کسی است که از افراط و تفریط به دور باشد.
- (۳) کسی که خیر جامعه را بر خیر خود مقدم بدارد، قطعاً آسایش فردی نیز دارد.
- (۴) برترین خوشبختی، تعقل است، لذا کسی که فقط به تحصیل علم مشغول است خوشبخت‌ترین است.

۲۹۵- حد اعتدال «جبن»، حد تفریط «سخاوت»، و حد افراط «قوت قلب» به ترتیب، کدام است؟

- (۱) شجاعت - اسراف - ترسوئی
- (۲) شهامت - بخشش - حقارت
- (۳) شجاعت - بخل - جسارت
- (۴) شهامت - تنگدستی - بزدلی

۲۹۶- با توجه به نظریه علل اربعه، نمی‌توان گفت ماده شیء (سراسری ۹۳)

- ۱) در واقعیت، از صورت آن قابل تفکیک نیست.
- ۲) در هر مرحله از مراحل تغییر، صورتی خاص دارد.
- ۳) در ضمن تغییرات طبیعت، به ماده دیگری تبدیل می‌شود.
- ۴) استعداد آن برای تبدیل به حالت‌های گوناگون است.

(سراسری ۹۳ هرج از کشور)

۲۹۷- با توجه به نظریه علل چهارگانه، نمی‌توان گفت (سراسری ۹۴)

- ۱) در طبیعت، صورت بدون ماده وجود ندارد.
- ۲) در طبیعت، ماده بدون صورت وجود ندارد.
- ۳) در هر حرکت طبیعی، صورت همواره از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌یابد.
- ۴) در یک حرکت طبیعی، مرحله قبلی همواره ماده مرحله بعدی است.

(سراسری ۹۴)

۲۹۸- ارسطو را می‌توان یک فیلسوف طبیعت‌شناس نامید؛ زیرا:

- ۱) درصدد توجیه عقلاتی تغییرات طبیعی بود.
- ۲) دگرگونی‌های طبیعی را مورد تحقیق قرار می‌داد.
- ۳) اصلی‌ترین عوامل طبیعی پدیده‌ها را شناسایی کرد.
- ۴) علم فیزیک را که با طبیعت سروکار دارد، تعریف کرد.

(سراسری ۹۴ هرج از کشور)

۲۹۹- کدام یک، منظور ارسطو را از ارائه نظریه علت‌های چهارگانه بیان می‌کند؟

- ۱) توجیه عقلاتی موجودات عالم طبیعت
- ۲) یافتن اصلی‌ترین عوامل حرکات طبیعی
- ۳) یافتن علل فاعلی، غایی، صوری و مادی
- ۴) اثبات این‌که هر چیزی دارای چهار علت است.

(سراسری ۹۵)

۳۰۰- با توجه به نظریه علل اربعه، در مورد نور خورشید و تأثیر آن بر رشد یک گیاه، کدام مطلب را می‌توان گفت؟

- ۱) به وسیله گیاه جذب شده و علت مادی شمرده می‌شود.
- ۲) به واسطه تأثیرش بر گیاه، علت فاعلی حساب می‌شود.
- ۳) در واقع جزء علت‌های اصلی نیست.
- ۴) باید جزء علل بیرونی شمرده شود.

(سراسری ۹۵ هرج از کشور)

۳۰۱- کدام عبارت با توجه به نظریه علل اربعه، درست است؟

- ۱) در همه موجودات، علت غایی عاملی آگاه و اصلی سازمان‌دهنده است.
- ۲) شیء در اولین مرحله از مراحل وجودش دارای هیچ صورتی نیست.
- ۳) هر علت فاعلی، یک عامل خارجی است که فعل از او سر می‌زند.
- ۴) هیچ حرکتی بدون وجود علت غایی، امکان‌پذیر نمی‌شود.

(سراسری ۹۶)

۳۰۲- در تعریف انسان به «حیوان ناطق»، «حیوان» و «ناطق» نشان‌دهنده کدام یک از علل اربعه هستند؟

- ۱) به هیچ یک از علل چهارگانه مربوط نمی‌شوند.
- ۲) به ترتیب حاکی از علل مادی و صوری هستند.
- ۳) بیانگر یک علت درونی و یک علت بیرونی هستند.
- ۴) هر یک جزئی از علت مادی انسان را نشان می‌دهند.

(سراسری ۹۶ هرج از کشور)

۳۰۳- با توجه به نظرات ارسطو، کدام عبارت درباره علت فاعلی درست است؟

- ۱) به قوه‌ای در درون شیء باز می‌گردد.
- ۲) عامل آشکارشدن یک استعداد نهفته است.
- ۳) در حرکات طبیعی، «جزئی از وجود» شیء است.
- ۴) توجه و آگاهی از ویژگی‌های گریزناپذیر آن است.